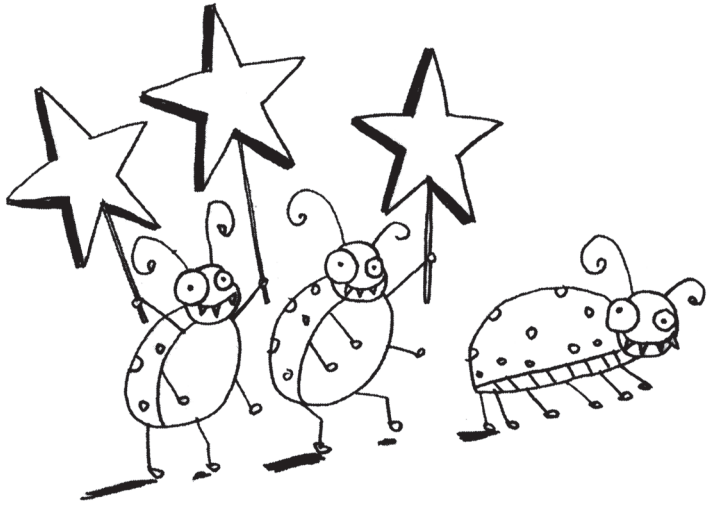


بافواندن این کتاب

سه ستاره‌ی طلایی

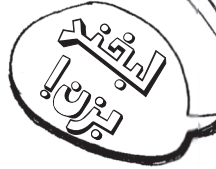
گیرتان می‌آید.

(چه انتظاری!)





تمام گیتس ۲



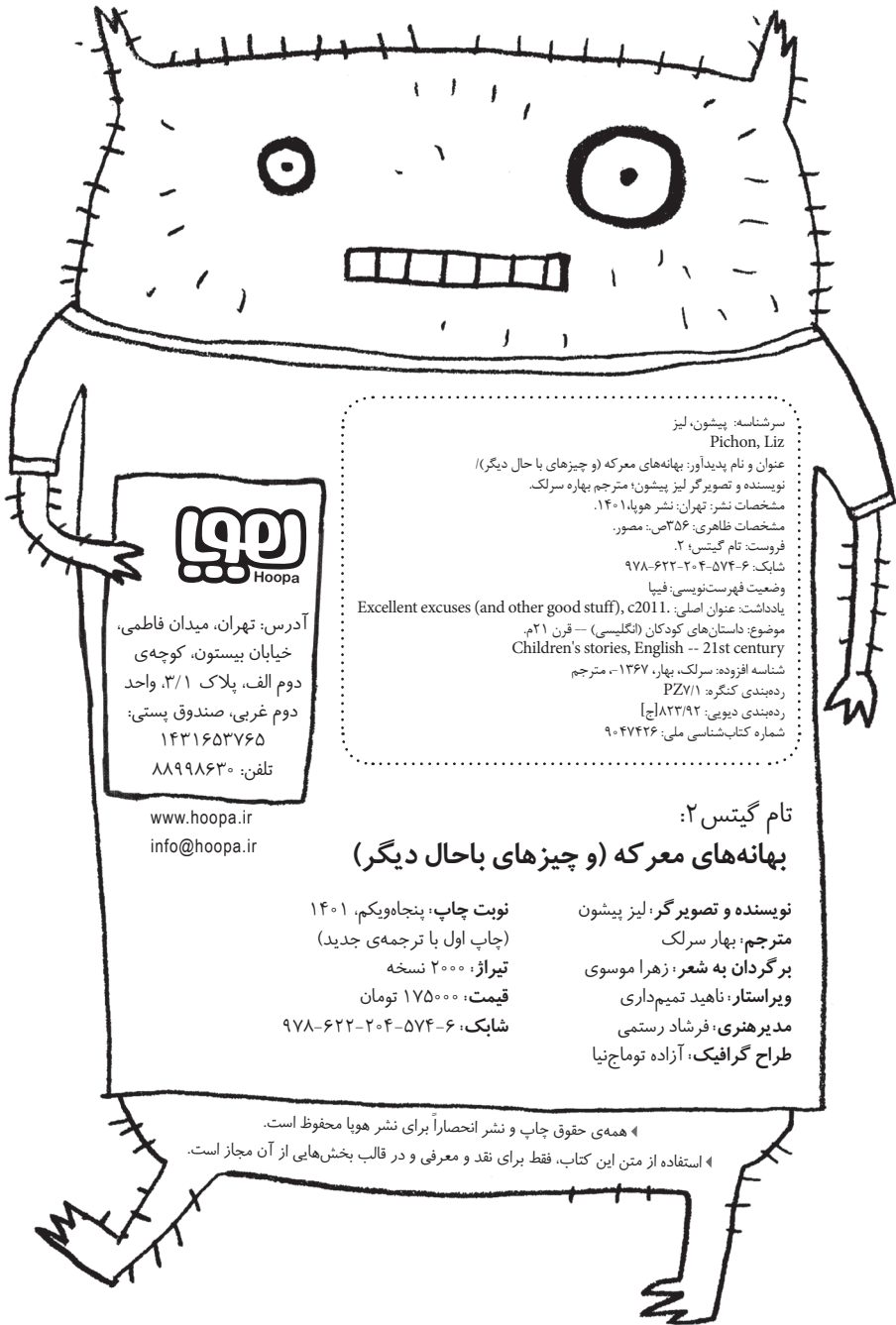
بهباننده های
مهرکده
(پیزه های با مال دیگتر)

نویسنده و تصویرگر:
لیز پیشون

مترجم:

بهار سارک





سرشناسه: پیشون، لیز
Pichon, Liz

عنوان و نام پدیدآور: بهانه‌های معرکه (و چیزهای با حال دیگر) / نویسنده و تصویرگر لیز پیشون؛ مترجم بهاره سرلک.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص: مصور.

فروست: نام گیتس؛ ۲.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۵۷۴-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: c2011. Excellent excuses (and other good stuff)

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) - قرن ۲۱
Children's stories, English -- 21st century

شناسه افزوده: سرلک، بهار، ۱۳۶۷-۱۳۶۷

رده‌بندی کنگره: PZV1

رده‌بندی دیویی: [ج]۸۲۳/۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۰۴۷۴۴۶

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی،

خیابان بیستون، کوچه‌ی

دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد

دوم غربی، صندوق پستی:

۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir

نام گیتس ۲:

بهانه‌های معرکه (و چیزهای با حال دیگر)

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون

مترجم: بهار سرلک

برگردان به شعر: زهرا موسوی

ویراستار: ناهید تمیم‌داری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: آزاده توماچ‌نیا

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون

مترجم: بهار سرلک

برگردان به شعر: زهرا موسوی

ویراستار: ناهید تمیم‌داری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: آزاده توماچ‌نیا

«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.»

«استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.»



TOM GATES #2:

EXCELLENT EXCUSES (And Other Good Stuff)

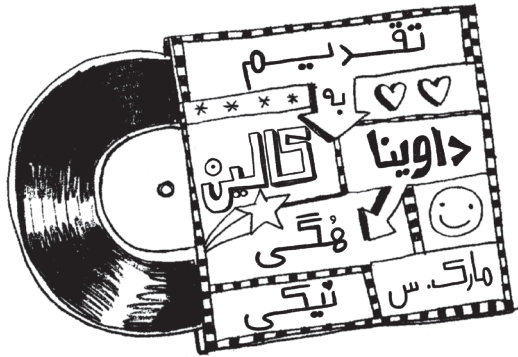
Text & Illustrations © Liz Pichon, 2011

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون
بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار
ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد
از ناشر آن (scholastic) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، لیز پیشون، و
ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب
به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته
و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی
کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
لیز پیشون این کار را کرده است.



ترجمه تقدیم می شود به
آریا سرک



صبح که از خواب بیدار شدم،



یک چیز باحال یادم آمد.



فیلد باحال!

مهرتو
ملازمتو!

9 و 8 فتنی

تو



می‌توانیم به درس و مشق فکر نکنم.



(همین طور به چیزهای رومخی دیگری مثل مارکوس ملدرو.)

و حواسم را بدهم به چیزهای فوبی مثل:

پیدا کردن راه‌های **بریز** برای رفتن روی مخ خواهرم

دلیا. (یک عالمه راه!)

نقاشی کشیدن. ها! ها! ها!

(نقاشی‌هایی که رو مخ دلیا باشد.)

تماشا کردن **تلویزیون**

و خوردن ویفر کاراملی.

فوردن ویفر کاراملی

و **تماشا کردن** **تلویزیون**

وازمه **۴۵۸۰** تر...

تمرین برای گروه موسیقی



با دِرک

(بهترین رفیقم و همسایه‌ی

بغلی مان.)

سگ‌های زامبی

فرفرفا!

امشب قرار است بروم خانه‌ی آن‌ها بمانم. اصلاً کار سختی

نیست، ☺ چون خانه‌هایمان بغل هم است.



خوبی دیگر خانه‌ی درِک این است که او خواهر رومخ **نارار**



برعکس من ...

○○○ و یک سگ دارد به اسم خروس.

آره قَب اسم مسخره‌ای است برای
یک سگ، ولی دارد برایم عادی می‌شود (یک جورهایی).
هاپ!

البته بعضی وقتها خروس هم به اندازه‌ی دلِیا اعصاب خردکن می‌شود،
مخصوصاً آن وقت‌هایی که یک بند

هاپ! هاپ! هاپ!



می‌کند.

درِک گاهی برایش یک **انشوبنی** می‌اندازد تا ساکت شود.



بلا اگر ساکت نشد، من عینک آفتابی **دلیا**  را می‌دهم

بهبش تا بچود و مشغول باشد. 

عینک دلیا را که بچود، **چندر ساهتی** حالش خوب  است.

الآن دارم صدای پای **دلیا** را می‌شنوم. 

دارد بیرون اتاقم هی قدم می‌زند

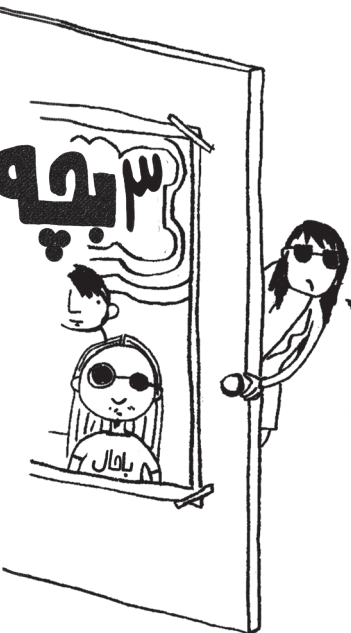
(و این یعنی دردسر).

به در اتاق **تکیه می‌دهم** تا نتواند یکهویی بی اجازه بیاید تو.

اما **بالأفوه** موفق می‌شود و کله‌ی **کنزهاش**

را از لای در می‌آورد تو.

می‌گوید...



هه! هه! هه!
 تو در سر افتادی!

مامان گفت بری پیشش.
 همین الآن...



(ای داد بیداد! انگار اوضاع خراب است.)

کاش می شد دلپا را هم با یک بسته پاستیل به عنوان جایزه خفه کرد...

خیلی خوب می شد.





مامان یک نامه دستش است. از طرف مدرسه! به مغزم

فشار می آورم اما **هیچی** یادم نمی آید که من

را به در دسر انداخته باشد.

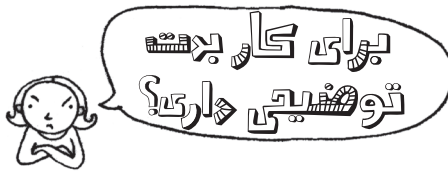


هیچی هیچی!

(من بی گناهم!)



اما **مامان** زل زده بهم. از آن مدل هایی که انگار دارد می گوید:



لابد چیزی هست که **یادم رفته**. نامه را می دهد دستم.



آهنگ یادم آمد.

به خانم و آقای گیتس
موضوع: حمله‌ی سگ به تام گیتس

خانم و آقای گیتس عزیز!

امیدوارم حال تام خوب باشد، مخصوصاً بعد از این که در آخرین روز ترم، آن سگ بدجنس در راه مدرسه بهش حمله کرد. خیلی شانس آورد که دفتر مشقش همراهش بود و با آن از خودش دفاع کرد.

خیلی خوش‌حالم که سگ فقط دفتر مشق تام را جوید و به خودش آسیبی نزد.

برای او همراه این نامه تکلیفش را می‌فرستم تا در تعطیلات دوباره انجام دهد. تکلیفش نوشتن انشا درباره‌ی یک فیلم یا کتاب یا برنامه‌ی تلویزیونی است.

امیدوارم در آینده هیچ جانور عصبانی‌ای این دور و بر پیدا نشود. از همکاری شما سپاسگزارم.

با احترام

آقای فولرمن

معلم کلاس پنجم الف

دارم سعی می‌کنم **ولی** اتفاقات را با حرکت آهسته برای مامان توضیح بدهم.



(هیچ راهی نداشتیم. یا باید خودم را نجات می‌دادم یا دفتر مشقم را.)

ولی مامان اصلاً تحت تأثیر قرار **نگرفت**. تازه، فکر کنم بهم شک کرد که این ماجرای حمله‌ی سگ را از خودم درآورده باشم. (که واقعاً هم از خودم درآورده بودم.)

به‌بایش حالا باید این کارها را بکنم:

۱. **مشقم** را (دوباره) بنویسم.

۲. برای مشق ننوشتن، سگ‌های بدجنس را بهانه **نکنم**.



(هیچ جانور دیگری را هم بهانه نکنم.)



۳. اتاقم را مرتب کنم. (این را ماما اضافه کرد.)

اما الان حداقل




وقت دارم که مشقم را بنویسم.

فکر کنم بگذارمش برای دقیقه‌ی نود. یعنی برای شب آخر تعطیلات.

مشکلی هم برایم پیش نمی‌آید.

الآن؟



منظورت چیه که همین الآن باید مشقم رو بنویسم؟

من «و هفتی تمام» وقت دارم!»

مامان می‌گوید: «همین الآن وقتش است.»

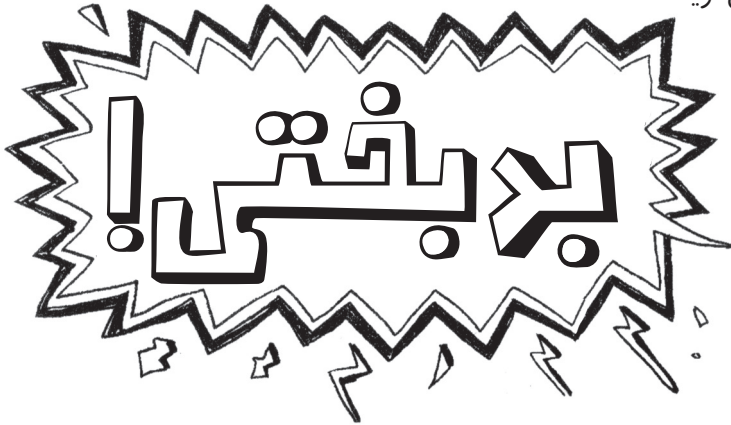
بعد هم می‌گوید: «تا مشقت رو نویسی، از شب ماندن خانه‌ی درک خبری

نیست.»



به این می‌گویند:

برای هفتی!



مجبورم چیزی پیدا کنم که بتوانم سریع درباره اش بنویسم.

۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

فکر کن ... فکر کن ... فکر کن ... فکر کن ...



اگر تخزی چیزی برای نوشتن پیدا نکنم، مامان

تا ابروی توی خانه نگهم می دارد.

بعد برای این که بهم فشار

می زند ببیند کی می روم خانه شان تا شب را بمانم و موسیقی تمرین کنیم، می گوید:

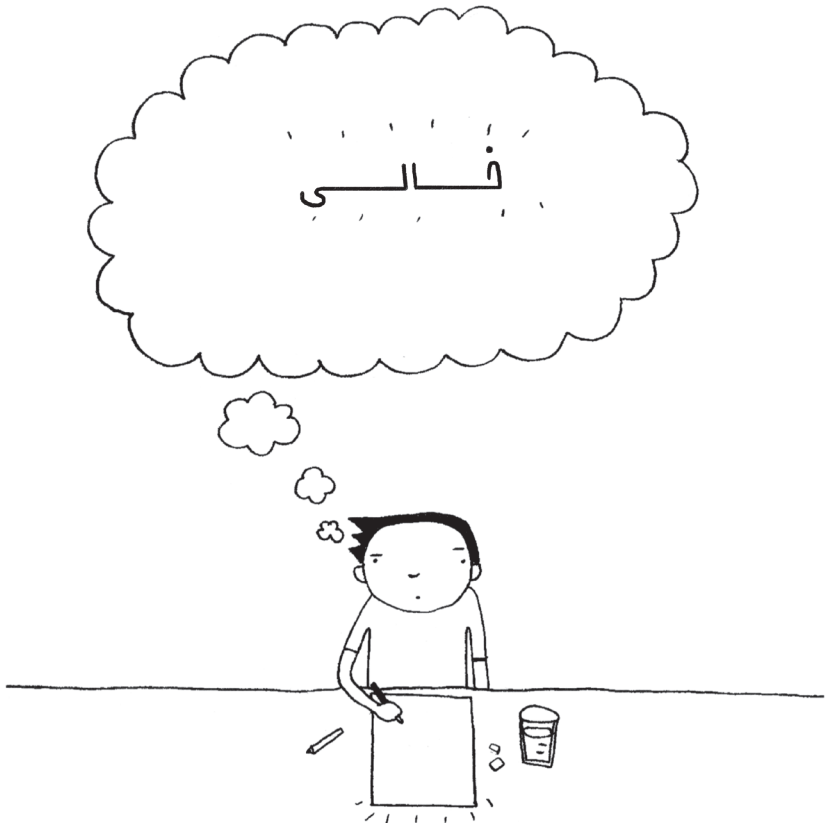


بستگی به این داره
که تا کی مشتاقش
تووم بشه درک!

(فقط همین را کم داشتم!) ☹️

مامان نظرش این است که بروم توی اتاقم و...

«آروم می‌شینم و همه‌ی تمرکزت رو می‌ذارم روی تکلیفت.»
(فایده‌ای ندارد.)



به جایش کمی نقاشی می کشم.

شخصیت هایی که خودم دلم می خواهد، می کشم. این جور ی خیلی بیشتر هم خوش می گذرد.



به ذهنم رسید که درباره اش بنویسم. کنسرت

سبچه باحال که با بابا رفتیم. عجب ایده ای! **سبچه باحال**

معرکه اند.

(حتی آقای فولرمن هم طرف دارشان است.)

حالا دیگر انجام تکلیف برایم مثل آب خوردن است.

خانه ی درک... [وايسا] که آمدم.

انشا

نویسنده: تام گیتس

من رفتم به کنسرت **سه بچه باحال**

آن‌ها



هستند و هر کس این طوری فکر نمی‌کند، **افهقی** است.

پایان

پایین و انشایم را نشان مامان می‌دهم.



بفرمایید! تمام شد.



دارم وسایل ضروری ام را برای شب جمع می‌کنم که سر و کله‌ی بابا پیدا می‌شود.

انگار مامان فکر می‌کند من تکلیف

انشایم را **جری** نگرفته‌ام. **بابا** می‌گوید

باید **بشینم** و دوباره، **درست و حسابی** انجامش بدهم.

حرف **بابا** یک کمی **فشن** است. (خب قبول دارم که انشایم کمی

کوتاه بود، اما راستش را نوشتم.)

یکهویی **بابا** یک بسته ویفر می‌گیرد جلوی چشمم.

«این برای شبه. تکلیفت رو که دوباره انجام دادی. باشه؟»

